

به نام جان لایتناهی





سرشناسه: استون، پیتر، ۱۹۳۰ - م. / Stone, Peter
عنوان و نام پدیدآور: نمایشنامه دور باطل / اثر اریش ماریا ریمارک ؛ اقتباس شده از
پیتر استون ؛ مترجم میلاد زارعی.
مشخصات نشر: تهران: ترنگ، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۸۵۴-۰۳-۲
یادداشت: عنوان اصلی: Full circle
موضوع: نمایشنامه آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
American drama -- 20th century
شناسه افزوده: رمارک، اریش ماریا، ۱۸۹۸ - ۱۹۷۰ م.
شناسه افزوده: Remarque, Erich Maria
شناسه افزوده: زارعی، میلاد، ۱۳۶۶ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: PS۳۵۵۲
رده‌بندی دیویی: ۸۱۲/۵۴
شماره کتابشناسی ملی: ۹۷۱۴۱۸۳



دور باطل

اریش ماریا ریمارک

مترجم: میلاد زارعی



نشر ترنگ

torang_pub
@nashretorang
www.nashretorang.com



دور باطل

اریش ماریا ریمارک

مترجم: میلاد زارعی

ویراستار: سمیه رشیدی

صفحه آرا: آتلیه ترنگ

لیتوگرافی و چاپ: پردیس دانش

چاپ اول: ۱۴۰۳

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۸۵۴-۰۳-۲

آدرس: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه میتر، پلاک ۷، طبقه اول، واحد ۴

تلفن: ۶۶۴۷۰۳۷۶ / ۶۶۴۰۳۵۲۰ همراه: ۰۹۱۹۹۶۴۶۲۲۴

حق چاپ محفوظ است

nashretorang@gmail.com



فهرست

۹ صفحه اول

۶۵ صفحه دوم

شخصیت‌ها (به ترتیب حضور)

آنا

گرت

کوئرئر

رُد

مَک

ماورر

اشمیت

کاتز

سرباز روس

گروه‌بان روس

فرماندهٔ روس

صحنهٔ اول

طبقهٔ سوم اتاقی در برلین، ۳۰ آوریل ۱۹۴۵

صحنهٔ دوم

همان، فردا صبح

اجرا به صورت پیوسته و بدون توقف

صحنه اول

جزئیات صحنه:

طبقه سوم اتاقی در برلین. در این اتاق سه در وجود دارد؛ یک در به هال و پله‌ها و یک در به حمام و دستشویی راه دارد و دیگری برای کمد است. در اینجا یک تختخواب، یک میز به همراه صندلی‌هایش، یک اجاق کوچک خوراک‌پزی، یک روشویی و یک تلفن وجود دارد. زمانی که صحنه هنوز تاریک است از تک‌پنجره‌ای که در انتهای صحنه به خیابان راه دارد شهر ویران‌شده مشخص است.

زمان:

۳۰ آوریل ۱۹۴۵

در شروع:

اتاق تاریک است و کم‌کم روشن می‌شود. به نظر می‌رسد که کسی آنجا نیست. صدای وحشتناک بمباران و تیراندازی از بیرون به گوش

می‌رسد. سپس صداها قطع می‌شوند و صدای آژیر سفید به گوش می‌رسد.

صدای ناگهانی رادیو:

صدای مقرر فرمانده برلین را می‌شنوید، صدای مقرر فرمانده برلین. خطر رفع شده است، تکرار می‌کنم، خطر رفع شده است. (سپس تلفن چهار بار زنگ می‌خورد. کسی جواب نمی‌دهد. کبریتی شعله‌ور می‌شود و صورت بی‌روح آنا در حالی که لباسی خانگی بر تن دارد و روی تخت دراز کشیده است آشکار می‌شود. آنا دختری است بیست و هشت ساله و جذاب. زمانی که کبریت خاموش می‌شود، فقط آتش سیگاری که روشن کرده است دیده می‌شود.

سپس درب باز می‌شود و گرت داخل می‌شود. دختری بیست و دو ساله با موهای بلوند، چهره‌ای جذاب، خوش لباس، با اندامی زیبا و توپُر. او ظاهرش در مرز بین جذابیت و چاقی است. او بدون توجه به آنا به سمت روشویی می‌رود و کتری را پر از آب می‌کند. سپس نگاهش به در کمد که باز است می‌افتد و در حالی که شیر آب باز است به سمت کمد می‌رود و دستش را لابه‌لای لباس‌ها می‌کند و شالی پشمی را برمی‌دارد و به روی شانه‌هایش می‌اندازد.)

دیگه در نمی‌زنی نه؟!

آنا

گرت (می ترسد و به سمت صدا می چرخد):
تو... تویی فرا والتر؟! فکر کردم که به پناهگاه رفتی.

بهتره شیر آب رو ببندی.

آنا

گرت

اوه آره. (به سمت روشویی می رود و شیر آب را می بندد).
مستقیماً در کناری رو بز. شماره هفده. در حال حاضر
منظره مون به سمت جنوبه. شماره یازده (مکث). دوست دارم
فردا صبح چهره پستیچی رو ببینم.

آنا

گرت

تو چی می خوای گرت؟

ما توی اتاق بغلی آب نداریم. دیشب لوله هامون ترکیدن.

آنا

گرت

من فکر می کنم که تو سرما خوردی.

سرما خوردم؟ اونم روز آخر آوریل؟!

(ناگهان به یاد شال پشمی دور گردنش می افتد.)

اوه (با حالت کم رویی و خجالت) این رو توی کمد دیدم.

(آنا چیزی نمی گوید. گرت به سمت کمد بر می گردد تا شال را به

جالباسی آویزان کند.)

گرت

منظورم اینه که اگه قراره همین طور اینجا آویزان باشه بهتره به

جایی که تعلق داشته، یعنی روی سمور برگرده.

آنا

پشم روباه روی یک سمور خیلی احمقانه به نظر می آد.

راديو: مقرر فرمانده برلین با شما صحبت می کند. مهاجمان

دشمن، پایتخت را ترک کرده و در حال حرکت به سوی شمال،

یعنی ناحیه هانوفر هستند. تکرار می کنم، ناحیه هانوفر.

(آنا بلند می‌شود و به سمت رادیو می‌رود و آن را خاموش می‌کند.)

گرت هی! واسه چی این کار رو کردی؟! نمی‌خوای گزارش‌های مربوط به خسارت‌ها رو بشنوی؟
آنا نه.

(صدای یک زن می‌آید): گرت، گرت!
گرت یک دقیقه صبر کن، آب هنوز جوش نیامده.
(رو به آنا می‌کند): امکانش هست که از اجاق‌تون استفاده کنم؟
ما دیگه برق هم نداریم.

(به سمت ظرف خوراک‌پزی می‌رود و آن را روشن می‌کند.)
عجیبیه که اینجا همه‌چیز کار می‌کنه. منظورم اینه که آگه سروصدایی نمی‌اومد، تو عمراً متوجه می‌شدی که بیرون جنگه.
(تلفن زنگ می‌خورد.)

گرت می‌بینی؟ حتی تلفن هم کار می‌کنه!
(آنا حرکتی برای جواب دادن به تلفن نمی‌کند.)
گرت خب؟! نمی‌خوای جواب تلفن رو بدی؟!
(آنا تکان نمی‌خورد.)

گرت منظورم اینه که شاید با من کار داشته باشه، چون تلفن ما خرابه.
(گرت به سمت تلفن می‌رود و گوشی را برمی‌دارد.)
آنا با تو کار ندارن.